



پاکستان در کام غضب های زمینی و آسمانی

سلامی به دکتور زیوری و فرید مستندی
تبصرهء کاملأ ارتجالیی اینجانب بر مقالهء تقریباً استثنایی ی جناب داکتر سپنتا ؛ زیر عنوان « **حلقهء مفقوده در جنگ بی فرجام** » ؛ خیلی اقبال نشر انترنیتی و مطبوعاتی یافت و حتی خواننده گان محترمی زحمت کشیده برایم ایمیل زدند و با تعارفات مبالغه آمیزی منجمله فرمودند که فقط به مدد تبصرهء من توانسته اند ؛ مقالهء آقای سپنتا را صحیح درک نمایند !
بر من فرض است که از تمام مسئولان گرامی سایت ها و مطبوعاتی که حسن نظر فراوان تری درین مورد مبذول داشتند و حتی از چگونگی نشر و پیامد هایش مرا توسط پست الکترونیک واقف فرمودند ؛ منجمله جناب سراج ادیب گرداننده سایت زیبا و پر بار روشنایی ؛ جناب فاروق فردا مدیر مسئول روزنامهء نوید روز و سایت هفته وار « نوید روز » ، گردانندهء پر احساس و بلند نظر سایت « وب لاگ همایون » - که هم اکنون در نظر سنجی ی سایت نیرومند « افغانستان نیوز » پس از وب سایت خیلی بلند مرتبه و شکوهمند « آریایی » قرار گرفته است - هکذا همقلمان و همراهان خوبم در سایت های « مشعل » ، « پیام آفتاب » ، « گفتمان » و دیگران کمال سپاسگذاری و شکران خود ، مردم و جوانان **تشنهء فهمیدن و آگاهی یافتن** را ابراز بدارم .

اما در این میان عطف توجه و عنایت برادران گرانقدر دوکتور امان الله زیوری و محترم فرید مستندی که بالترتیب در سایت های آریایی و پیام آفتاب مشخصاً بر تبصرهء « تلک خرس ؛ تلک بوزینه میشود - پاکستان در کام غضب های زمینی و آسمانی » تماس گرفته و زحمت نوشتن متون جالب و ارزشمندی را به خود داده اند ؛ برای من و برای اصل موضوع اهمیت کمظیری دارد .

این عزیزان ؛ چنانکه سزاوار انسان های متفکر ؛ صاحب نظر و فعال در جامعهء مدنی است ؛ و چنانکه نفس فرهنگ افغانی و بشری می طلبد ؛ که همه گان در تدقیق و تلطیف آن سهم بگیرند ؛ نقش براننده از خود به جای گذاشته اند .
من با تمام روح و وجدانم همه گان را دعوت میکنم ؛ مخصوصاً با استفاده از امکانات بسیار پر قیمت و سهل الاستفاده ایکه خیلی از سایت ها و وبلاگ ها منجمله « پیام آفتاب » دارد ؛ در ابراز نظر خویش ولو با یک کلمه مانند « خوب بود » ؛ « وارد نیست ! » ، « غیر قابل فهم است » و غیره سهم بگیرند . ابدأ از چیزی به نام « اشتباه » بیم نداشته باشند . در موارد حساس برای خودشان ؛ حتی میتوانند از مخفف نام و اسم مستعار استفاده نمایند ولی مطمئن باشند که همان یک کلمهء شان گاه ممکن است ، وثیقهء نجات یک کتله بیره و بیچاره شود و در بهبود سیاست ها و معرفت های کلان مؤثر واقع گردد !
از این منظر است که من بر نظرات منطقی و خردمندانهء دوستان یاد شده می نگرم . عریضی را که ذیلاً می نویسم و تقدیم میکنم به هیچوجه اتمام حجت و مجاب کردن نیست که پایانی برای دیالوگ تلقی شود . ضمناً اندک پست و بلندی که در تحلیل و باز بینی ی نظرات پیدا میشود ؛ نباید هیچکس را به این واهمه اندازد که « چه بد .. » ، « کاش این و آن حرف گفته نمی شد » ، « یا سخن دانسته گو یا خموش ! .. » و ..

فرهنگ ، عنعنات و باور ها ضمن ارزش های عام و مشترک بشری ؛ همه بلا استثنا بازتاب منافع ، موقعیت ها و تمایلات طبقات و لایه های گوناگون بشریت در سراسر تاریخ را نیز با خود دارد ؛ لذا ناگزیر یک بخش : متأسفانه ؛ گمراه کننده ، ساکت کننده و اغفال کننده است .

از جمله همین شعرگونهء مثلی « یا سخن دانسته گو ، ای مرد دانا یا خموش ! » بیشتر برای اسکات توده ها و جلوگیری از سهمگیری فعال و لازم آنها در دیالوگ های اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است .

لذا باید توجه داشته باشیم که ارزش عام بشری ی همچو امثله و احکام و اشعار خیلی نسبی است و نباید چنان تعمیم داده شود که ما وقتی حق و صلاحیت ابراز نظر داریم که تمام معارف زمینی و آسمانی را دانسته باشیم !
از طرف دیگر وقتی بحث هست ؛ هر دو جانب دلایل و در عین حال طرفداران میداشته باشند . لیکن سر انجام در پایان ؛ فیصله بر اساس اسناد و شهود و قواعد منطقی و علمی به نفع یکی صورت می گیرد ؛ چون مساوی و معادل اعلام کردن هر دو طرف متضاد ؛ امکان پذیر نیست !

اینک شخص یا طرفی که مورد تأیید قرار نگرفته ؛ نیز کماکان محترم است و عامل سازنده ای برای تکوین ، تکمیل ، تدقیق و تصحیح یک امر مهم اجتماعی و چه بسا سراسر بشری بوده است . لذا روا داشتن تحقیر و بی حرمتی نسبت به آن ؛ بلاهت و حماقت مرتکب این عمل و حتی دارندهء چنین طرز تلقی را اثبات می نماید و بس !

بسیار هم مباحثات و دیالوگ ها ؛ نه از وجود تضاد در اصل موضوع بلکه از تفاوت برداشت و تلقی و تحلیل و تفسیر عین سوژه به میان می آید که انگیزه ها و اسباب متفاوت می داشته باشد ؛ لذا فقط یک **سوء تفاهم** است !
در چنین موارد ؛ خود دوام بحث دوستانه و حوصله مندانه فقط یگانه راه رسیدن به توافق و تفاهم می باشد . جز مصالح بزرگی چون **امنیت ملی** و **حقوق و آزادی های دیگران** ؛ برای چنین مباحثات حد و مرز و «خط قرمز» وجود ندارد .
موضوع مورد نظر من و دوستان صاحب نظر یاد شده از موارد اخیر است ؛ یعنی که ما اساساً بر **اصل** اختلاف نظر نداریم ولی مسأله بر سر برداشت ها و برخی فروع است . لذا هدف این نیست که برداشت و تلقی من به کرسی بنشیند ؛ هدف این است که برداشت و تلقی درست تر و اگر میسر باشد اصل حقیقت عیان شود ؛ به ویژه که حقیقت مربوط به نبرد مرگ و زندگی است و نوعی تشبیه و توجیه دینی و قرآنی هم پیدا کرده است .
چنانکه محترم دکتر زیوری در مقاله شان - که در اخیر صورت کامل آن هم تقدیم میشود - منجمله مینگارند :

«ولی در پایان نوشته خود آقای افتخار چنین ابراز عقیده میکنند که: (بنظر میرسد وقت آن فرا رسیده که پاکستان به سزای جنایاتش از ابتدای پیدایش تاکنون بر علیه معنویت جلیل و جمیل محمدی ، بر علیه ملل و مردمان بیگناه و بی دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی- بنگله دیش- و بر علیه عقل و وجدان بشری برسد. مومنان حقیقی میدانند که زلزله های تباهکن دوسال قبل و سیلاب های عظیم همانند توفان نوح در حال حاضر و سانر خشم و خروش که از زمین و آسمان بر پاکستان می بارد ، بدله چه هاست؟) .

درین رابطه می خواهم بگویم که متأسفانه دولتمردان و جنایتکاران پاکستان و نهاد های جاسوسی آن که آن همه جور و ستم را بر (مردمان بیگناه و بی دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی) روا داشته اند ، ازین مصیبت ها خساره مند نشده اند و هنوز به تبهکاری های خود ادامه میدهند . هنوز هم زرداری ها، حمیدگل ها و مولانا فضل الرحمان ها و امثال شان بر کرسی های قدرت نشسته اند و پیروان طالبی شان در کوهپایه های وزیرستان و سوات به شرارت های خود و برای بربادی و نا آرامی افغانستان ادامه میدهند . **متأسفانه این همه مردم بیگناه پاکستان است که سالها اسیر و قربانی سیاست های جانبدارانه و استبدادی نهاد های مرموز و غیرشفاف آن کشور بوده و از فقر، بیسوادی و ظلم همین دستگاه های مستبد رنج برده اند و اکنون هم به این مصیبت خانمانسوز مبتلا شده اند.**

سوال من این است که این ها چه گناهی دارند ، که بخاطر جنایتکاری ها و شیطانی های این نهاد ها به چنین سرنوشت فجیع و به گفته آقای افتخار (غضب های زمینی و آسمانی) مواجه گردیده اند؟ آیا واقعاً میتوان این همه حادثات دلخراش اخیر پاکستان را که منجر به مرگ هزاران طفل ، زن و مرد بیگناه و بی خانمان شدن بیست میلیون پاکستانی شده است ، بحیث یک جزای آسمانی و زمینی در بدل گناه کاری های نهاد های سیاسی، خفاشان نظامی و دستگاه متحجر جاسوسی پاکستان دانست؟ آیا میتوان گفت که بیست میلیون پاکستانی که قربانی این همه حادثات دلخراش شده اند همه عمال سیاست های شیطانی پاکستان و دستگاه مخوف استخباراتی آن بوده اند تا با درگیری با چنین فاجعه سنگین و با پرداخت قیمت جان و مال و فرزند ، به جزای اعمال خود برسند ؟

من به حیث یک **مومن و مسلمان** به مشکل میتوانم باور کنم که این همه مصیبت ها و بلا های زمینی و آسمانی جزائی است که **بخاطر جنایات دستگاه های جاسوسی و سیاسی آن کشور ، بیست میلیون طفل، مرد و زن بیگناه را به فجیع ترین وضع غیر قابل باور بی خانمان ساخته است.** زیرا در انصورت عدالت خداوندی مورد سوال قرار نمیگیرد . عقیده اسلامی به من حکم میکند که خداوند ، برخلاف انسان های بیحوصله و زورمند **بخاطر (یک جانور همه پوستین را نمی سوزاند).** بلکه **صرف گناهکاران را به کيفرا اعمالشان میرساند.** یقین دارم روزی خواهد رسید که جنایتکاران پاکستان خود شان به کيفر اعمال خود برسند و نابود گردند. «

برادر گلم فرید مستمندی در سایت وزین پیام آفتاب در پایان مقاله من منجمله نوشته اند :

«مسأله دیگری مخالفت به تعبیر آقای افتخار احساساتی برخی هموطنان عزیز ما با پاکستان است و تمام کاسه و کوزه ها را بر سر پاکستان می ریزند . دخالت و تجاوز پاکستان در افغانستان قابل انکار نیست، اما باید توجه داشت که **ملت مظلوم پاکستان نیز مانند ما قربانی تجاوز هستند . حساب ملت پاکستان را باید** با نیروهای سیاسی و نظامی متجاوز پاکستانی که مجری سیاست های شوم انگلیس و امریکا در منطقه هستند و پاکستان را به آزمایشگاه ایدنولوژیک ایدنولوژی های ضد اسلامی دیوبندی و وهابی که ساخته استعمار پیر انگلیس هستند ، تبدیل کرده اند **جدا کرد.** «

من ابداً راضی نیستم و نخواهم شد که این دوستان را خدا نخواست به دفاع از پاکستان در پرده برجسته کردن مظلومیت اهالی ی سیلاب زده ، زلزله زده و مواجه با سایر مصایب و بالمقابل طفره روی از اصل موضوع و مسأله سیاسی - نظامی و دارای ابعاد جهانی ای چنین مهم و خطیر ؛ متهم نمایند .
این دوستان حتماً تحت تأثیر احساسات بسیار شریفانه و انسانی شان ؛ به این موضع قرار گرفته اند ؛ خاصه که به نظر میرسد محترم دکتر زیوری در صحنه فاجعه سیلاب تشریف دارند و تأثیر مناظر مصائب مردمان - در عمق فاجعه - ایشان را تا سرحد اختلال روانی متأثر گردانیده است .

اما عین عمل توسط دستگاه های تبلیغاتی پاکستانی و بلند گو های همسو با آن منجمله بی بی سی فراوان صورت میگیرد و ترغیب خیلی مهم و مؤثر در جنگ روانی میباشد .

خوشبختانه جناب فرید مستمندی از خیر ایدئولوژی ها و تلقیات لیبرال دموکراسی غرب ما را بر حذر داشته اند و آنگاه پرایم بحث ما بر چیز هایی مانند حقوق بشر و اخلاقیات چه بسا ریاکارانهء دستگیری از بی نوایان و آسیب دیده گان ... ؛ متمرکز نیست . اینها قولی است که جمله گی بر آنند .

و اما به خصوص مشکور از جناب دکتور زیوری استم که با این فرمایش شان از یک رُخ منشور؛ بیخ مسأله را برجسته فرموده اند :

« من به حیث یک مومن و مسلمان به مشکل میتوانم باور کنم که این همه مصیبت ها و بلا های زمینی و آسمانی جزائی است که **بخاطر جنایات دستگاه های جاسوسی و سیاسی آن کشور ، بیست میلیون طفل، مرد و زن بیگناه را به فجیع ترین وضع غیر قابل باور بی خانمان ساخته است.** زیرا در انصورت عدالت خداوندی مورد سوال قرار می گیرد. »
منتها شاید عجله در نوشتن برای چاپ سر فرصت ؛ بوده است که ایشان دیگر رُخ های متعدد منشور و تمامی قاعدهء آن را از نظر انداخته اند .

اینکه مقاله ((تلک خرس « تلک بوزینه میشود !)) و مقاله جناب سپنتا ؛ تبصره بر سیلاب و زلزله در پاکستان نه ؛ بلکه بر وخیم ترین و پیچیده ترین جریانات استراتژیکی سیاسی - نظامی - استخباراتی به سطح جهان و تند ترین انتقاد برائتلاف بین المللی متکی بر یک **اجماع جهانی** میباشد ؛ اگر دشوار فهم بوده باشد ؛ من از طرف خود و تا حدودی که اکنون به من مربوط میشود ؛ از سوی جناب سپنتا از همه و به ویژه از دو برادر بزرگوار فوق الذکر جداً پوزش میخواهم و در عین حال به درگاه آفریدگار خویش نیز بیحد توبه میکنم .

معلوم میشود که ما (من و سپنتا و مماثل ها) محکومیم زبان و ادبیات دیگری پیدا کنیم تا داد و فریاد مان - به ویژه زمانیکه در کمال بیچاره گی و تنهایی یخن قدر قدرت های جهان را چسپیده ایم و خیال داریم از حق و عدالت و وطن و مردم خویش دفاع میکنیم ؛ از فرط ثتله گی ؛ همان برادر و هموطن و همسنگر و همدرد و هم استغاثهء مان را به خشم نیاورد و به سنگسار کردن مان وادار نماید!!

مگر بدبختی ی (حداقل) بنده این است که عجالاً چنان جایی را که چنان ادبیاتی بیاموزند ؛ سراغ ندارم و اگر دوستان در زمینه لطفی فرموده آدرسی عنایت کنند ؛ سخت ممنون میشوم . ولی من خیال میکردم که مثلاً اینگونه سخن گفتن ها ؛ اعتبار قرار دادی دارد و لابد دیگران هم از آن مطالبی را استحصال می کنند که من کرده ام و یا من در نظر دارم :

((امپریالیزم ددمنش که از استعمال لشکر بوزینه ها و اورانگوتان های عمدتاً پرورش یافته در پاکستان بر ضد شوروی مست مست بود، بی توجه مطلق به ذهنیت و خرد جهانی، با آنها و خالق ابلیسی یا مادر فاحشه ی آن ها (پاکستان) به بازی هایی پرداخت که هم تداوم حضور نظامی اش در افغانستان و منطقه را توجیه کرده برود و هم توسط نگهداشتن «شمشیر داموکلیس» تروریزم بر سر جهانیان همه را مطیع و محتاج و دست نگر و ثناگوی و باج و خراج ده خودش داشته باشد . غافل از آنکه ممکن است همین بازی، بازی با مرگ باشد.

امپریالیزم یانکی و فرنگی همه و همه بر جهل و بلاهت و غرایز و شهوات حیوانی ملت ها و مردمان سرمایه گذاری کرده و تا کنون توانسته اند، خیلی بوزینه های آدم نما را به مقاصد خود مؤفقاانه استعمال نمایند .

ولی یکی از دلایل و زمینه های عمده ی آن مؤفقیبت ها عقب ماندگی و سادگی عمومی مردمان و بی اطلاعی و بی خبری همه گانی از قضایا و جریانات عالم بوده است. اینکه هنوز نظریه پردازان و ایدئولوگ های امپریالیستی وانمود می کنند که دنیا همان دنیای قرن 19 و دو ثلث اول قرن 20 و حتی دنیای قرن 13 است خیلی غلط می فرمایند. و آنچه نیویارک تایمز و سپنتا ... بیرون داده اند تف متعفن همانها ست که به هوا افکنده بودند و اینک دقیقاً به دهان خود شان برگشته است !

به هر حال امپریالیزم یانکی بر سر دو راهی انتخاب است :
یا خودش،

یا پاکستان و بوزینه هایش !

و بلافاصله به دنبال این احتجاجات است که می آید :

« **به نظر می رسد که وقت آن فرا می رسد پاکستان به سزای جنایاتش از ابتدای پیدایش تاکنون بر علیه مغنویت جلیل و**

جمیل محمدی، بر علیه ملل و مردمان بیگناه و بی دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی (بنگله دیش) و بر علیه عقل

و وجدان بشری برسد .))

ناموس طبیعت در مورد موجود حیه این است که در سیستم میتابولیزم نخست و در آغاز **مدخل** (دهان) را قرار داده و در نهایی ترین مراتب **مخرج** را .

این قاعده در تمام جریان‌ها نیز که تحت تأثیر جاذبه زمین انجام میشود؛ حاکم میباشد. مثلاً در جریان آب رود بارها و دریا...

در سخن گفتن نیز اصل‌های منطقی و صرفی و گرامری مبتنی است بر مقدمه، طرح موضوع؛ تحلیل و تجزیه موضوع، احتجاجات بیشتر افقی و عمودی؛ وسواس‌ها برای مدنظر داشتن و محاسبه کردن کوچکترین احتمالات دیگر.. که در پایان همه اینها استنتاجی و حکمی دارای قطعیت نسبی (چرا که مطلق وجود ندارد!) میسر میگردد. لهذا از دید من؛ اینکه گفته شده است: «به نظر می‌رسد که وقت آن فرا می‌رسد پاکستان به سزای جنایاتش از ابتدای پیدایش تاکنون بر علیه معنویت جلیل و جمیل محمدی، بر علیه ملل و مردمان بیگناه و بی‌دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی (بنگله دیش) و بر علیه عقل و وجدان بشری برسد.» همان استنتاج نسبی از مقدمه، طرح موضوع؛ تحلیل و تجزیه موضوع، احتجاجات بیشتر افقی و عمودی؛ وسواس‌ها برای مدنظر داشتن و محاسبه کردن کوچکترین احتمالات دیگر.. است!

معنای سخن این باید باشد که امپریالیزم یانکی؛ دیگر نمیتواند هم خود را در اوج **حق به جانب بودن، در رهبری اجماع بی سابقه جهانی علیه تروریسم**؛ داشته باشد و هم پاکستان و بوزینه هایش را کمافی السابق. لذا آنچه به تدریج واقع خواهد شد؛ بر ضد پاکستان و بر ضد بوزینه هایش خواهد بود.

این روندیست که منجمله آشکارا به مثابه «جزای اعمال» در ترمینولوژی ایمانی و اسلامی ما و سایر مؤمنان باید تلقی گردد که پسانتر به آن می‌پردازیم.

نمیدانم در کجا بود که خیلی پیش از این جریان‌ها «ویکی لیکس» و سپنتا و حرف‌ها و سخنان دیگر؛ روی انترنیت خوانده بودم که وضع تعارض و تضاد پاکستان با ابر قدرت امریکا و جامعه جهانی موجود در افغانستان به سویی می‌رود که اگر اوضاع با وسایل عادی غیر قابل کنترل گردد؛ احتمالاً وزیرستان جنوبی و دیگر پناه‌گاه‌های اشرار به سرنوشت هیروشیما و ناکازاکی جاپان در پایان جنگ جهانی دوم؛ مواجه خواهد شد. از این گذشته؛ تولستوی در یکی از نقد‌های ادبی خود گفته است: تفنگی که در پرده اول (تئاتر) روی دیوار دیده شود؛ حتماً تا پرده اخیر شلیک خواهد شد.

کوچکترین تردید وجود ندارد که در حالات معینی باز هم در جهان؛ بمب اتمی و سایر ابزارهای کشتار کتلوی و جمعی استعمال خواهد شد. نیز کوچکترین تردید وجود ندارد که بیشتر از همه باز هم ممکن است ملیتاریزم امپریالیستی امریکا این سلاح‌ها را استعمال نماید؛ مخصوصاً تحت شرایطی که خود را بازنده - و آنها هم در برابر بوزینه‌ها و بربرهای خود پرورده‌ای مانند حمید گل و لارنس فضل الرحمن و دالس بابر... ببینند.

خلاصه خواست در مقاله آقای سپنتا این است که نظامیگران امریکا و ناتو و ایساف باید «حلقه مفقوده» در جنگ بر ضد تروریسم را که به دلیل محاسبات و امیال و بازی‌های شوم نه ساله از نظر دور داشته‌اند؛ پیدا کنند و قاطع و بی‌امان تحت ضربت بگیرند و الا حتی دیگر سربازان و افسران خودشان را نخواهند توانست در میدان‌های جنگ بی‌معنی و گنگ و مرموز نگهدارند. توجه کنید:

«با وجود این حقیقت تلخ، سوگمندانه باید گفت که موضوع اصلی که عبارت است از مبارزه با شبکه جهانی تروریستی بین‌المللی و نابودی ساختاری آن، به مثابه خطری جدی و بلافصل برای صلح و سلامت جهان، از مرکز توجه دور شده است. در حال حاضر نه تنها به موضوع مبارزه با القاعده و حامیان آن‌ها و تروریسمی که تمام منطقه ما را به خون کشیده است به عنوان حلقه اصلی مشکل برخورد نمی‌شود، بلکه حامیان القاعده و تروریسم پاداش می‌گیرند و به این توهم دامن زده می‌شود که گویا اینان متحدان استراتژیک ما می‌باشند.»

بدون شک مبارزه رویاروی با تروریسم در داخل افغانستان، آزدسازی مناطق گوناگون کشور از نفوذ آن و نهادینه ساختن دولت قانون و پاکسازی نهادهای دولتی از فساد و بی‌قانونی، پیش‌شرط‌های الزامی و گریزناپذیر ایجاد دولت مشروع می‌باشند. هیچ فرد مسوولی نمیتواند این ارزش‌ها را مورد سوال قرار دهد.

سخن اصلی بر سر این است که آیا در کشوری مانند افغانستان با در نظر داشتن واقعیت شبکه‌های تروریستی بین‌المللی و استفاده آشکار از تروریسم به مثابه ابزار سیاست خارجی از جانب یکی از کشورهای منطقه، این استراتژی می‌تواند به تنهایی به پیروزی برسد؟ من بر این باورم که اینها بخشی از یک استراتژی درست‌اند، اما نمی‌توانند ما را به پیروزی نهایی و پایدار برسانند.»

و استنباط من این بوده است که چنین بر آمد از جانب آقای سپنتا «بیز و بیخ!» دارد و با سلسله‌ای از مقدمات پشتبنایی میشود که افشاگری‌های بی سابقه سایت ویکی لیکس و سایر مطبوعات عمده یا بهتر بگویم: وسایل عمده جنگ روانی و روانگردانی در جهان، از جمله آنها (و نه همه) آنهاست.

من تصور میکنم جناب اسپنتا برای بلند کردن این فریاد ستراتیژیک **انتخاب گردیده اند** که اگر این تصور درست باشد؛ موضوع هنوز جدی‌تر و نیرومندتر میگردد.

مصاحبه ها و بر آمد های آقای اسپینتا - نه به مثابه قلمزن بلکه به مثابه مشاور امنیت ملی دولت افغانستان ؛ پس از آن مقاله هنوز جالب تر و گویا تر است و همه مؤید همین تصور .

خیانت عظیم در برابر وفاق و اعتماد جهانی :

ولی اگر این موضعگیری و قیام علیه بادران یعنی افشاء و محکوم کردن خیانت عظیم آنها در برابر **وفاق و اعتماد جهانی** ، بر علیه مردمان افغانستان ، مردمان کشور های خود شان و همه بشریت ؛ ابتکار و شجاعت صرفاً شخصی آقای اسپینتا باشد ؛ مسلماً عملی است رستمانه و قهرمانانه !

حالا در برابر چنین امر جدی ، عمل رزمی و قیام سیاسی است که بلافاصله پرخاشی بدینگونه صورت میگیرد :

((فرید مستندی - آقای اسپینتا روشنفکر مائونیست چنان قلمفرسایی و تحلیل می کنند که گویا عامل جنگ و ادامه بدختی فقط القاعده و طالبان هستند و از دوستان غربی خود به سرکردگی امپریالیزم امریکا گله می کند که حلقه گم شده جنگ بی فرجام را که پاکستان باشد نا دیده گرفته اند. اگر این تحلیل گر بزرگ!! و سیاستمدار توانا!! بعد از پنجسال وزارت و کار با اشغالگران صلیبی هنوز نفهمیده است که امریکا و صلیبی ها چه اهدافی را در افغانستان دنبال می کنند واقعاً جای تأسف است. امروز بر هیچ انسان آگاه و دارای کمترین سواد پوشیده نیست که القاعده و طالبان را برای بدنام کردن اسلام و جلوگیری از بیداری اسلامی امریکا و انگلیس حمایت کردند. امریکا برای نجات مردم افغانستان را اشغال نکرده است . امریکا برای گسترش سلطه خود در منطقه وارد افغانستان شده است و نمی خواهد افغانستان را بسازد بلکه می کوشد بیشتر از پیش منطقه را نا امن کند .))

اگر این پرخاشگر ژنرال حمید گل ؛ قاری یوسف احمدی و حتی احمد رشید باشد ؛ احتمالاً قابل فهم است ؛ میتواند واکنش ما در قبال آن بی اعتنایی و سکوت باشد و یا یک حمله تعرضی ی جانانه از سنگر منطق و قلم !

اما وقتی پرخاشگر جناب فرید مستندی است که من معرفت شخصی با ایشان ندارم ولی به نظر میرسد افغان اند و در مبارزه ضد امپریالیستی ، ضد تجاوز پاکستانی ، ضد جنگ های صلیبی و ضد مائونیستی «از ما بهتری»؛ آیا موضوع غیر قابل تحمل تر و غیر قابل تحمل ترین نمیشود !؟

من واقعاً نمی توانم بفهمم که آقای فرید مستندی ضد مائونیست و ضد امپریالیست و ضد جنگجویان صلیبی ؛ اگر در موقعیت آقای اسپینتا قرار میداشت ؛ مثلاً چه چیز برتر و بهتر و واضحتری از این در مورد برای دوستان خود میگفت و می نوشت و می فرمود که « واقعاً جای تأسف » نمی بود :

« افغانستان و جامعه جهانی تا زمانی که به ریشهایی مشکل نبردازند ، هرگز به پیروزی نخواهند رسید. من مخالف توسعه جنگ در قلمرو دیگران هستم و نمیخواهم کشورهای دیگر را تشویق به مداخله نظامی در امور دیگران کنم. افغانستان خواهان فروپاشی کشورها و دولت های منطقه نیست و گسترش بحران و بی ثباتی نیز به سود کشور ما نمی باشد اما ما کاملاً مُحق هستیم اگر میگوییم که بدون روشن کردن مسیر و تعریف متحدان و حامیان تروریسم، پیروزی در این جنگ ناممکن است. این جنگ می رود تا به یک فاجعه ی طولانی برای ما و متحدان ما مبدل شود.

ما می دانیم آمادگی برای قربانی دادن حد و مرزی دارد و این را نیز می دانیم که این قربانی و فداکاری برای رسیدن به صلح و سلامت برای افغانستان و جهان است. پس باید واقعیت گرا بود و به چشمان این حقیقت تلخ با شهامت نگاه کرد. هرکسی که دچار این توهم شود که می توان صرف با افزایش سربازان اردو و پولیس افغانستان و محاکمه چند کارمند رشومخوار، القاعده را در این گوشه از جهان شکست داد و از این طریق مانع توسعه طلبی، افزون خواهی ایدئولوژیک و میلیتاریسم منطقه ای شد و یا، با بازگرداندن چند روستا زاده ناراضی که نه از ایدئولوژی توتالیتر القاعده چیزی می دانند و نه هم داعیه ی تحقق نظام بین المللی ایدئولوژیک را دارند، بر مشکل شبکه های تروریستی و دولت های تروریست پرور در این گوشه از جهان پیروز شد، اصلاح ناپذیر مادر زاد است.

واقعیت تلخ این است که برخی از سامانه های نظامی و استخباراتی در منطقه، به افغانستان به چشم تهرای خلوت شان می نگرند. این سامانه ها از یک جانب در درون کشور خودشان با افراطی گری خودپرونده روبرو اند و از جانب دیگر مهماندار و پرورشگاه «شورای کویت»، «شبکه حقانی» و «گروه حکمتیار» و القاعده می باشند. »

ادامه این حاشیه را به صلاحیت خواننده گان محترم می گذاریم و بر میگردیم به اصل موضوع :

در سخنان اسپینتا قویاً بر وجود یک **اشتباه استراتژیک** که خیلی فرصت ها و خون ها و سرمایه ها را به باد داده است ؛ تأکید و خاطر نشان میشود که **با تداوم این اشتباه استراتژیک فرجام امریکا و ناتو و ائتلاف بین المللی و فرجام جهان متمدن و صلح و امنیت عمومی کاملاً تیره و تار است .**

روبهمرفته ؛ این سخنان مطرح در مقاله اسپینتا را تاکنون فقط افراد مسؤل اول امریکا و غرب ؛ به صورت عامه فهم و غیر دیپلماتیک ؛ ساپورت نکرده اند و پانین تران ضمن تأیید کامل آن ؛ همین قدر می افزایند که هنوز امید است با همکاری مقامات پاکستان بتوان اهداف جنگی ی مورد نظر را (در خاک پاکستان) نابود کرد !

یعنی اینکه ضرورت به تکرار سناریوی سرنگونی ی مسلحانه طالبان در 2001 برای حاکمان اسلام آباد پیش نیاید !؟

این دفع الوقت به خاطر آن صورت میگیرد که تأیید خواست مطرح در مقالهء سپینتا یعنی ضرورت **انتقال ثقل اساسی نبرد در خاک پاکستان** بدون آن ؛ به معنای اعلام رسمی ی جنگ با پاکستان است . خصوصاً که مطبوعات عمده غرب هم اکنون ضرورت **برخورد با پاکستان** را قاطعانه برجسته مینمایند .

میدانیم که مسنولان درجه اول جنگ بلافاصله نمیتوانند اعلان جنگ کنند و امر «اور» بدهند . این است که تا زمانی ناگزیز اگر مگر می نمایند . ولی هیچ چیز در هیچ کجا ؛ دیگر مثل گذشته نیست !

در همین حال میدانیم که تمام طرح و پروژهء سیاسی - نظامی ممکن نیست بلافاصله و قبل از وقت و بدون ضرورت مبرم به رسانه های عمومی داده شود . لذا در نهانگاه ها مسلماً وضع پاکستان وخامت چندین برابر دارد . ممکن است سخنان ده چند نیرومند تر از حرف های ریچارد آرمیتاژ در سال 2001 ؛ حالا با همه کاره های پاکستان زده شود .

شک نیست که پاکستان در همان مفهوم و تعریفی که ما در نظر داریم هنوز در خود قصر سفید و پنتاگون و لانگلی و مرکز (ناتو) لابی ها و طرفدارانی دارد و خیلی ها نمی خواهند سرمایه گذاری های ستراتیژیک دیروز ؛ و سرمایه های سود آور شان در جنگ سرد چون جهادی ها و طالبان و القاعده و مماثل ها به این زودی ها و آنهم به طور کامل نابود گردند و در همین حال با خردجال های خرپول شرق میانه مشکلاتی نا به هنگام پیدا کنند !

ولی مسلم است زمانی سیاست و مصلحت ایجاب کند ریاضی ضیاءالحق و اختر عبدالرحمن هم ؛ یک صورت حل است . نه تنها آنان خود تفریق و حذف میگردند که چند دیپلمات و جنرال و سرباز امریکایی هم میتواند صدقهء سر شان گردد !

میتوان از بعضی فرضیه ها و احتمالات دیگر هم سخن گفت ؛ ولی به نظرم منافع امنیت ملی ما و امنیت امر و هدف ما عجالتاً اجازه نمیدهد . وانگهی با قدری تفکر منطقی خود خواننده هم میتواند به آنها برسد !
« گنهکاری و بی گناهی » از دید بشر و از دید خدا :

گفتنی دیگر شامل بررسی ی فرمایشات محترم دکتور زیوری بر این جملهء مقالهء من « تلک خرس ؛ تلک بوزینه میشود ..! » میباشد که :

((مومنان حقیقی میدانند که زلزله های تباهن دو سال قبل و سیلاب های عظیم همانند توفان نوح در حال حاضر و سائر خشم و خروش که از زمین و آسمان بر پاکستان می بارد ، بدله چه هاست؟))

من از این پیش آمد به دو دلیل خیلی شادمان شدم ؛
نخست به دلیل اینکه دعوی حقوقی 18 ساله دارم که گویا هیچ قاضی در کل افغانستان سراغ نشده ؛ تا بر آن فیصله بخشد . اینک شادمانم که بهترین قاضی را یافته ام که با قاطعیت و فوریت تشخیص « بیگناهی » و با گناهی و طبعاً تشخیص حق و باطل میفرمایند . لطفاً این لینک را باز بدارند ؛ امید واثق دارم که حق صغیر و کبیر مرا بلافاصله احقاق خواهند فرمود :

<http://www.payam-aftab.com/?usr=category/detail&nid=9249>

دوم به دلیل اینکه از ثمرات فرمایشات شان دریافتم که اختصاص دادن یک فصل کاملاً علیحده در کتاب « معنای قرآن » تحقیق و تألیف این بندهء گنهکار ؛ ضرورت اشد دارد و در نتیجه این عنوان را بر مندرجات جلد دوم افزودم :

فصل هفتم : گناه و بی گناهی مردمان در قرآن

(جلد اول شامل شش فصل ؛ انتشار یافته است و الا مقام این بحث در فصل های نخستین بود :

<http://www.ariaye.com/ketab/eftekhhar/eftekhhar4.pdf>)

به خاطر اینکه اذهان از تمرکز بر اصلی چنین مهم و بنیانی عقیده دینی و ایمانی به دور نشود . فقط به استناد بر قرآن مبین وارد آن میشویم : به آیات ذیل این کلام مقدس توجه فرمائید :

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (4) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (5) الاعراف

و چه بسیار سرزمینها که [مردم] آن را به هلاکت رسانیدیم و در حالی که به خواب شبانگاهی رفته یا نیمروز غنوده بودند عذاب ما به آنها رسید (4) و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد سخنشان جز این نبود که گفتند راستی که ما ستمکار بودیم

(5)

قرآن کریم در سورهء مبارکه الاعراف ؛ بر این مسألهء مورد بحث ما ارشادات مشروح و مؤکد فراوانی دارد . از جمله (در آیات 59 تا 72) روایت میکند که نوح پیامبر را برای هدایت قومش فرستادیم ؛ سرکشی کردند و کفر ورزیدند ، تا با « توفان نوح » غرق شان کردیم .

بدینگونه از قوم عاد به پیامبری هود (در آیات 65 تا 72) حکایت میکند که سرانجام همه «ریشه کن» گشتند .

از قوم ثمود به پیامبری صالح (در آیات 73 تا 78) حکایت دارد که در قبال تمرد و طغیان :

فَأَخَذْنَاهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (78)

پس زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند (78)

از قومی به پیامبری لوط (در آیات 80 تا 84) میگوید که بالاخره معروض به مرگ مشقت بار به طریق آتش مواد گوگردی گشتند .

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (84)

و بر سر آنان بارشی [از مواد گوگردی] بارانیدیم پس ببین فرجام گنهکاران چسان بود (84)

قوم شعیب هم که حکایت شان (در آیات 85 تا 92) مطرح میباشد ؛ در زمین لرزه نابود ساخته شدند:

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثَمِينَ (91)

پس زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند (91)

در دوام این روایت ها؛ آیات آتی می آید :

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (95) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (96) أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (99)

آنگاه به جای بدی [=بلا] نیکی [=نعمت] قرار دادیم تا [بقایا مجدداً] انبوه شدند و گفتند پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می رسیده است پس در حالی که بی خبر بودند بناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم (95) و اگر مردم دیهه ها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم (96) آیا از مکر الله خود را ایمن دانستند [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر الله ایمن نمی دانند (99)

بدینگونه در مورد فرعون و قومش ؛ از مجازات های دسته جمعی مختلف یاد می شود :

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسَّيِّئِ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (130)

و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم باشد که عبرت گیرند (130)
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (133)... لَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُودِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (135) أَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (136)

پس بر آنان طوفان و ملخ و کنهه ریز و غوکها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروه بدکاری بودند (133)... و چون عذاب را .. (باری برای امتحان) از آنها برداشتیم باز هم پیمان شکنی کردند (135) سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند (136) از همچو داستانها و روایات قرآنی (منجمله در سوره الكهف) ؛ هم فراوان است و هم سخت عبرت آموز ؛ که انشاءالله در فصل مربوط به کتاب «معنای قرآن» افزوده خواهد شد .

حالا بر گردیم به سخنان محترم دکتور زیوری و به ویژه پرسشی که متوجه اینجانب فرموده اند :

((سوال من این است که این ها (مردم غیر حاکم پاکستان) چه گناهی دارند ، که بخاطر جنایتکاری ها و شیادی های این نهاد ها (آی اس آی و ارود و نظامیگران و مافیا های گوناگون) به چنین سرنوشت فجیع و به گفته آقای افتخار(غضب های زمینی و آسمانی) مواجه گردیده اند؟ آیا واقعاً میتوان این همه حادثات دلخراش اخیر پاکستان را که منجر به مرگ هزاران طفل ، زن و مرد بیگناه و بی خانمان شدن بیست ملیون پاکستانی شده است ، بحیث یک جزای آسمانی و زمینی در بدل گنه کاری های نهاد های سیاسی، خفاشان نظامی و دستگاه متحجر جاسوسی پاکستان دانست؟ آیا میتوان گفت که بیست ملیون پاکستانی که قربانی این همه حادثات دلخراش شده اند همه عمال سیاست های شیطانی پاکستان و دستگاه مخوف استخباراتی آن بوده اند تا با درگیری با چنین فاجعه سنگین و با پرداخت قیمت جان و مال و فرزند ، به جزای اعمال خود برسند ؟

من به حیث یک مومن و مسلمان به مشکل میتوانم باور کنم که این همه مصیبت ها و بلا های زمینی و آسمانی جزائی است که بخاطر جنایات دستگاه های جاسوسی و سیاسی آن کشور ، بیست ملیون طفل، مرد و زن بیگناه را به فجیع ترین وضع غیر قابل باور بی خانمان ساخته است. زیرا درانصورت عدالت خداوندی مورد سوال قرار میگیرد .

عقیده اسلامی به من حکم میکند که خداوند، برخلاف انسان های بیحوصله و زورمند بخاطر (یک جانور همه یوستین را نمی سوزاند). بلکه صرف گناهکاران را به کیفر اعمالشان میرساند. یقین دارم روزی خواهد رسید که جنایتکاران پاکستان خود شان به کیفر اعمال خود برسند و نابود گردند.))

اولاً ملاحظه میفرمائید که این پرسش در واقع از عالم افتخار نیست ؛ بلکه رأساً از خالق تعالی و رب العالمین است . افتخار که بر پاکستان سیل ، زلزله و دیگر بلاها نازل نکرده است و نمیتواند نازل کند . او فقط بر آنچه نازل گردیده و اتفاق افتاده ؛ اشارتی کرده است ؛ لذا مجبور نیست به همچو پرسش ها پاسخ بگوید !

ثانیاً مگر اینهمه اقوام و مردمانی که قرآن شریف از سرنوشت های شوم و تباہی های کامل شان روایت میکند ؛ زن و بچه و هر آنچه دیگر که تصور میفرمائید ؛ نداشتند و میتوانستند نداشته باشند . یا در موردی نشان داده میتوانید که با آنان تصفیه کاری ها به صورت انفرادی صورت گرفته باشد ؟

نه خیر ؛ محترم ! این ظواهر « بی گناهی » که پیش چشم کم بین و عقل شکلی و ظاهر بین ما خود نمایی میکند ؛ برای « بیگناه بودن » نزد ذات الهی و گرداننده کائنات کافی نیست . آن ذات به **علم غیب** میداند که در دل ها و اندیشه ها و اعمال مردمان گناه غالب است یا بیگناهی ؛ من و شما را که هم مؤمنیم و هم مسلمان ؛ صلاحیت و توانایی آنرا نداده اند که درین مورد عدالت خداوند را مورد سوال قرار دهیم ! فقط خداوند دانای نهران است !!!

اما دستاورد خیلی ارجمند و گرانبهایی در میان جامعه بشری و طی تجارب حاصله برای نسل های فراوان ؛ به وجود آمده است که « برانت ذمه = بیگناهی) را حالت اصلی شهروندان قبول کرده اند . چون بشر خدا نیست و نمیتواند باشد ؛ لهذا باید حد خود را بشناسد و منجمله برای حکم بر گناه کاری و بی گناهی فردی و جمعی خداگونه ؛ توهم و عمل ننماید . این است که نظامات خیلی پیچیده حقوقی و قضایی به وجود آمده است و با گذشت زمان هم هر از گاهی اثبات میشود که هیچ قانون و نظامی کامل نیست !

تصور من این است که جناب دکتور زیوری قوانین و ملاک های بشری را با قوانین و ملاک های خالق تعالی خلط فرموده اند و از نزد شان نظام مبتنی بر **علم غیب الهی** با نظام ناقص و شکلی و ناشیانه بشری قاطی پاتی شده است . برداشت - و نه حکم من - این است که در موجودیت ، بقای فرعون ، تاخت و تاز ها و جنایات حکام و جنگسالاران و منافقان پاکستانی ؛ افغانستانی ، عربستانی ، ایرانی و... و... و ... مردمان آن ها که **منبع اصلی و الهی ی قدرت در وجود جمعی ی آنهاست** ؛ بیگناه بوده نمی توانند !

اصلاً « بیگناه مطلق » ثابت کردن فرد و جماعت بشری حسب قرآن و سایر کلام های مقدس در دایره « حساب و میزان و عدل » خداوندی ممکن نیست . منهای زیوری صاحب محترم که شاید کدام استثنایی در مورد شان محقق شده باشد !!! ؟ اخلاق خوبی است که ما و دیگران مردمان آسیب رسیده مخصوصاً در حوادث طبیعی را قابل ترحم و دستگیری بدانیم ، برایشان متاثر و متالم شویم و هرچه بیشتر و هرچه زود تر به مدد شان بشتابیم ؛ ولی خوب نیست این مردم و سایرین را - آنها هم به لحاظ دینی « بیگناه مطلق » بخوانیم و دیکته کنیم .

مؤمنان و مسلمانان سنتی قویاً باور دارند که در برابر آفریدگار و خلق الله « غرق گناه » اند و به همین دلیل عبادت و قربانی میکنند . ما حق نداریم این عقیده درست و نیک را از آنان بگیریم بلکه باید بکوشیم معنویت آنرا توسعه دهیم ؛ عبادت و قربانی های ریایی را نه موجب رفع گناه که موجب زیادت و سنگینی آن اعلام و ابلاغ داریم و مبارزه برای تضعیف و سرانجام نابودی نماد ها ؛ عوامل و زمینه های ظلم و ستم بر خود و بر دیگران را از عبادات آهم و قربانی ها در این راه را از قربانی های ارجح به حساب آوریم .

معنای قرآن این است . ما همه در برابر هر آنچه در سرزمین هایمان و در جهان ما میگذرد ، مسؤلیم . غفلت ها ، بی عرضه گی ها ، سر زیر برف کردن ها ، غار موش پالیدن های مان بدترین گناهان ماست ؛ چه خاصه که مستقیم و غیر مستقیم و با واسطه و بی واسطه در خدمت دم و دستگاه های ظلم و فساد و جنایت و مافیا هم باشیم و بر ضد مبارزان راه حق و عدالت و معنویت و فرهنگ عالی و آرمانی نیت و اراده و عمل نمائیم ، برای آنان چاه بکنیم و علیه آنان توطئه کنیم !

(خداوندا ! از من بپذیر که بیش از این درین محدوده از رسانیدن پیام های ملکوتی تو عاجز می باشم و تو خود بر همه چیز گواهی . آمین !)

فرمایشات دکتور امان الله زیوری :

پاکستان در کام غضب های زمینی و آسمانی !!

نوشته آقای محمد عالم افتخار زیر عنوان (تلک خرس تلک بوزینه میشود! پاکستان در کام غضب های زمینی و آسمانی) رادر تعدادی از سایت ها خواندم. در قسمت اول نوشته خود آقای افتخار از مقاله اخیر دکتور اسپنٹا مبنی بر انتقاد صریح و شدیدی از سیاست های دوگانه پاکستان و ارایه سفارش های وی به متحدین غربی افغانستان در زمینه مبارزه با تروریسم ، استقبال نموده است. من با این نظر آقای افتخار کاملاً همواستم و، در حالیکه بحیث یک دیپلمات سابق وزارت خارجه گفتنی ها و انتقاداتی درباره مدیریت جناب اسپنٹا در وزارت خارجه افغانستان دارم، با کمال رضائیت می پذیرم که مقاله ایشان نشان دهنده جرأت فوق العاده اخلاقی یک دیپلمات و سیاستگزار فعال بوده و بر ادعاهای همه وطن پرستان و منتقدان سیاست فعلی افغانستان و جامعه جهانی در برابر تروریسم مهر تأیید گذاشته است. من هم به نوبه خود از این صراحت لهجه آقای اسپنٹا قدر دانی

نموده، آزر و میبیرم تاسائر همکاران ایشان و شخصیت های تأثیرگذار کشور باجرأت و صراحت بیشتر قلم فرسائی نمایند تا شود حرکتی برای گذار از این بن بست براه بیفتد.

ولی در پایان نوشته خود آقای افتخار چنین ابراز عقیده میکنند که: (بنظر میرسد وقت آن فرارسیده که پاکستان به سزای جنایاتش از ابتدای پیدایش تاکنون بر علیه معنویت جلیل و جمیل محمدی، بر علیه ملل و مردمان بیگناه و بی دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی- بنگله دیش- و بر علیه عقل و وجدان بشری برسد. مومنان حقیقی میدانند که زلزله های تباهکن دوسال قبل و سیلاب های عظیم همانند توفان نوح در حال حاضر و سائر خشم و خروش که از زمین و آسمان بر پاکستان می بارد، بدله چه هاست؟).

درین رابطه میخوام بگویم که متأسفانه دولتمردان و جنایتکاران پاکستان و نهاد های جاسوسی آن که ان همه جور و ستم را بر (مردمان بیگناه و بی دفاع افغانستان و هندوستان و بنگال شرقی) روا داشته اند، ازین مصیبت ها خساره مند نشده اند و هنوز به تبهکاری های خود ادامه میدهند. هنوز هم زرداری ها، حمیدگل ها و مولانا فضل الرحمان ها و امثال شان بر کرسی های قدرت نشسته اند و پیروان طالبی شان در کوهپایه های وزیرستان و سوات به شرارت های خود برای برپادی و نا آرامی افغانستان ادامه میدهند. متأسفانه این همه مردم بیگناه پاکستان است که سالها اسیر و قربانی سیاست های جانبدارانه و استبدادی نهاد های مرموز و غیر شفاف آن کشور بوده و از فقر، بیسوادی و ظلم همین دستگاہای مستبد رنج برده اند و اکنون هم به این مصیبت خانمانسوز مبتلا شده اند.

سوال من این است که این ها چه گناهی دارند، که بخاطر جنایتکاری ها و شپادی های این نهاد ها به چنین سر نوشت فجیع و به گفته آقای افتخار (غضب های زمینی و آسمانی) مواجه گردیده اند؟ آیا واقعات میتوان این همه حادثات دلخراش اخیر پاکستان را که منجر به مرگ هزاران طفل، زن و مرد بیگناه و بی خانمان شدن بیست میلیون پاکستانی شده است، بحیث یک جزای آسمانی و زمینی در بدل گنه کاری های نهاد های سیاسی، خفاشان نظامی و دستگاہ متحجر جاسوسی پاکستان دانست؟ آیا میتوان گفت که بیست میلیون پاکستانی که قربانی این همه حادثات دلخراش شده اند همه عمال سیاست های شیطانی پاکستان و دستگاہ مخوف استخباراتی آن بوده اند تا بادرگیری با چنین فاجعه سنگین و باپرداخت قیمت جان و مال و فرزند، به جزای اعمال خود برسند؟

من به حیث یک مومن و مسلمان به مشکل میتوانم باور کنم که این همه مصیبت ها و بلا های زمینی و آسمانی جزائی است که بخاطر جنایات دستگاہای جاسوسی و سیاسی آن کشور، بیست میلیون طفل، مرد و زن بیگناه را به فجیع ترین وضع غیر قابل باور بی خانمان ساخته است. زیرا در انصورت عدالت خداوندی مورد سوال قرار نمیگیرد. عقیده اسلامی به من حکم میکند که خداوند، برخلاف انسان های بیحوصله و زورمند بخاطر (یک جانور همه پوستین را نمی سوزاند). بلکه صرف گناهکاران را به کیفر اعمالشان میرساند. یقین دارم روزی خواهد رسید که جنایتکاران پاکستان خود شان به کیفر اعمال خود برسند و نابود گردند. چنانچه نظر سنجی که خود آقای افتخار به آن اشاره کرده اند، چنین اتفاقی را پیشگوئی میکند.

بنأ در حالیکه سیاست های دو گانه و شیطانی پاکستان در برابر افغانستان را به شدت محکوم کرده میخوام تأثرات عمیق خود را از آنچه به بیست میلیون طفل، زن و مرد بیگناه پاکستان اتفاق افتاده ابراز نمایم. امید وارم که امداد های بشر دوستانه نهاد های منطقوی و جهانی هر چه زودتر به کمک آنها رسیده و دردهای طاقت فرسای آنها را کاهش دهد. زیرا بگفته شاعر:

چو بنیاد ایجاد ما بر فناست
به مرگ کسی شادمانی خطاست

در خاتمه میخوام بگویم که هدف ازین نوشته مختصر من نه مخالفت با اظهارات آقای افتخار بلکه تنها ابراز نظر خودم در زمینه بوده است.

<http://www.ariaye.com/dari7/khabari/zewari.html>

فرمایشات جناب فرید مستمندی :

فرید مستمندی

از دوستی شنیدم که آقای محمد عالم افتخار از کمنت من در ذیل مقاله آقای سپنتا بی طاقت شده و چیزی نوشته است. با مراجعه به سایت پیام آفتاب دیدم که ایشان نظر من را احساساتی و سطحی خوانده اند و از ایدئولوژی زدگی سخن گفته اند. با تشکر از نظر نیک آقای افتخار توجه خوانندگان گرامی را به مطالب زیر جلب می نمایم: کمنت قرار نیست که حتماً تحقیقی و تحلیلی باشد بلکه نظریات افراد است که ممکن است برخاسته از مطالعات و آگاهی باشد و ممکن هم هست که سطحی و احساساتی باشد. احساساتی بودن به ذات خود عیبی ندارد چون انسان باید احساسات داشته باشد و الا با حیوان فرقی نمی کند. همین که آقای افتخار می نویسد که از نظر مخالف آقای سپنتا طاقت کرده نتوانست خود احساسات است و من این احساسات را نه سطحی بلکه ناشی از طرز دید و به عبارت دیگر گرایش های ایدئولوژیک شان می دانم، هر چند ایشان مانند برخی روشنفکران به ظاهر متحول شده تحت تأثیر تبلیغات و جهت دهی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیزم جهانخوار غرب، گرایش ایدئولوژیک را نفی می کنند. طرح شعار ایدئولوژی زدگی و مخالفت با ایدئولوژی ارمان جدید جنگ صلیبی نوین صلیبیان به ظاهر سکولار اما در واقع بنیادگرایان مسیحی و یهودی برای خلع سلاح کلیه نیروهای مترقی و مبارز و

بخصوص مسلمانان آگاه، متعهد و غیر وابسته است که متأسفانه آگاهانه یا نا آگاهانه توسط برخی روشنفکران عزیز ما نیز نشخوار می شود. اگر ایدئولوژی مجموعه عقاید و آرمان هایی باشد که باید و نباید اخلاقی انسان را تعیین می کند، هیچ انسانی نمی تواند بدون ایدئولوژی باشد، و اگر ایدئولوژی تاجر و دگم اندیشی، تروریسم و آدم کشی باشد طبیعی است که مردود است و لیبرال دموکراسی غرب و روشنفکران مرعوب آن بیشتر از دیگران ایدئولوژی زده هستند. مسأله‌ی دیگر مخالفت به تعبیر آقای افتخار احساساتی برخی هموطنان عزیز ما با پاکستان است و تمام کاسه و کوزه ها را بر سر پاکستان می ریزند. دخالت و تجاوز پاکستان در افغانستان قابل انکار نیست، اما باید توجه داشت که ملت مظلوم پاکستان نیز مانند ما قربانی تجاوز هستند. حساب ملت پاکستان را باید با نیروهای سیاسی و نظامی متجاوز پاکستانی که مجری سیاست های شوم انگلیس و امریکا در منطقه هستند و پاکستان را به آزمایشگاه ایدئولوژیک ایدئولوژی های ضد اسلامی دیوبندی و وهابی که ساخته استعمار پیر انگلیس هستند، تبدیل کرده اند جدا کرد.